

دناک	
دلاک پیرو که چه خوش میباید	بر سر قدش ز راستی میباید
ز عضو بدن که میرسد کند او	بگر که چنان زد و ششم میباید
آخوند	
آخوند پیرو که چه خوب و ساده است	ببین کفالش ز ماه گوی زاده است
از رعایت لطف خود و طفل را بد	عالمه از زرشش بر نیاده است
قناد	
قناد پیرو که دل حسنه آیزد	هر گوشه چشمش قند آیزد
بر هر که کند دعوی شیرین دهی	میخندد و شکر از لبش میریزد
نگار	
تا ماه فرانسوی گره زد بنگار	بگفت ز رخ رونق صد دست گل
خرفامت در روی موی او دیده	سروی که کاشش مار بود با سنبل
چاک	
تا کو دک خوب و بشد جای فروسی	دلها چو سماورش نقیاده بجوی

فصاحتی که دست در فن دارد  
 کشته عشق از حساب کون دارد  
 در بنده زخمی که در دست کون دارد  
 در بنده با بوی قیاس و حس دارد  
 سبب همی که در لبش کون دارد  
 موی چشمش لطف چو از در دارد  
 جان بخش بود چو عین از در دارد  
 کبک چو نشان از در در دارد  
 حلال میگردد دل دوستش با کون دارد  
 غمان ز محنتش با کون دارد  
 ز دست چو نیش با کون دارد  
 کوی اگرش که چائی تلخ ده

کوی اگرش که چائی تلخ ده  
 بر اولب خود زندگ استان خوش

در افسوس از بقصدای و فرزند کار و  
 زواری و زلف شهر این عجز گویند

<p>بیا ساقی از جام کستی فروز                  بیا بادشاهان پیشینه را                  که تا گویت این سرای سبزه                  چه خوش گفت در حال شکر                  که بر کو کبوترش بادین داد                  بماندی بعالم بیانی منکر                  بن پوستی پدید بزرگ خست                  سیاهک بچارفت بوشنگ کو                  بچارفت طوطی دیو بنده                  بگو تاج نرین همیشه کو                  در مال بگذشت از بقصد                  جان تو در آورد زیر نگین</p>	<p>بده آتش آب از شیشه سوز                  بهستم انجام دیر نه را                  بسی دید از حسردان تاج کوچ                  بچک دلاور شکر لبه                  که اندر جهان رسم شاهی نهاد                  زین گمش کوه بودی و غایب                  کجا شد بگو گشت با خاک خست                  همان تاج شاهی داوینک کو                  همان بر زو کو پال و گر بکنند                  فرزند جام چو خورشید کو                  بگمش در آمد همه در بود                  بر او تاخت خراجل کهن</p>
--	---







<p>کجا رفت ضحاک بنمیرد پیش بموزد مدبس خون خلص دو ما فریدون آن فر شاهی چه شد که فکندن کا دیانی علم که نمود ابرج زردیم دور چه شد فوز سخن رنگ خون که نگرسان چو زویش اردو بر آورد تا مار گورش دما منوچهر و آن داد خوابی چه شد فلک از چه زو شکت جام چه شد آینه شکر سپهر تو کجا رفت گیسو خداوند</p>	<p>کجا رفت ضحاک بنمیرد پیش بموزد مدبس خون خلص دو ما فریدون آن فر شاهی چه شد که فکندن کا دیانی علم که نمود ابرج زردیم دور چه شد فوز سخن رنگ خون</p>
---	--

<p>برفتند کس مینماند بجای نماند بجای کس فر خدا</p>	<p>برفتند کس مینماند بجای نماند بجای کس فر خدا</p>
--	--

<p>بیا ساقیا سپار فاده ام گمراهی بسل صوت طرا که تار دوزی از خود پر شد چه خوش گفت در بستان کلاه کجا رفت شاه جهان کعبه باد بگو تخت جرم تاج کاوس کو به زمان کیبانی قدح باده ز صوت معنی گنم روی با در آیم در صلقه بند کلاه سحر که باه و فغان طبعی بیا دآمده باز رفته بباد کنند کیان خنجر طوس کو</p>	<p>بیا ساقیا سپار فاده ام گمراهی بسل صوت طرا که تار دوزی از خود پر شد چه خوش گفت در بستان کلاه کجا رفت شاه جهان کعبه باد بگو تخت جرم تاج کاوس کو</p>
---	--

<p>چه خون بخت تا خون جوش زد          گرفت از سلیمان که انگشترش          که از بیم او شد دل شیر است          ز شهر سبا پرس بقیس کو          کجا خشم خود تاخت بهرا          که بناد بر تو سن چرخ زین          گمان گیر شیر افکن تیر زن          چه دیدند از این جهان عزیزان          عم جان زد و دشت ارجاس کو          که نمود زال ز داند رقص          که نبود بخر نام او را بجاس          از او آینه زور و یار چه شد          که زد بختش بر سر چرخ کوس          چنان چمن با جمع و با جمع شد</p>	<p>که ره بر روی سیاوش زد          کجا رفت کینه و دسردیش          چه شد شاه لشکر گش افروسیا          نیره کجا شد فرنگیس کو          جهان پهلوان رستم جنگ          کجا رفت استغیادر گزین          چه شد از شش انگر و نخیر زن          چه گذشت بگوید کوه در زبان          کجا رفت لهر کشتاب کو          چو بر نیاید ز بهمن مهنس          کجا رفت کوه دخت بهمن بجا          کجا رفت دارای دارا چه شد          کجا رفت اسکندر فیلیوس          بیته بخورشید ریش رسد</p>
--	---

	<p>کند ادوی اهل شربت قاش همان حکمت عالم آرای کو</p>	<p>آب حیوان میندوش فناطون آن دانشمندی کو</p>	
	<p>مانند چندی درفتند با مانند بخرایزد کار ساز</p>		
	<p>چو پشت بر پیاد و پست دل جم پر از خون از این کن باو از جنگ و بجنگ رود بخلش ز مهر آندار چه شد که از دیده بر خاک آید بخت ز فرزند و هر فرزست نام کو ز نو بد حکمت اندرز کو کز ایشان متن مانده بی رود</p>	<p>بیا ساقیا ساز دیوانم ز می دیده جام پر شک کن سرانیده دوشش خوش میرو که اشک این دار آب چه شد ز خیم جان رنگ چو مان گشت بکارت شاپور و بهرام کو چه شد حسرت و توباح گودرز کو چه شد هر فرد زسی و اردوان</p>	
	<p>بقای ابد را کسی یار نیست بجز یار در خانه دیار نیست</p>		

<p>کہ چون بصل تو در دم تبخون          بیا از زمره میش ساز گور          چه خوش گفت این حسرتی بود          ز ناسان بہمن بی یاد کار          چه شد ہر فر شاہ بادین و در          ز بہرام بہرام آن نقش کو          چه شد آتشکشت صوت نگار          نامزدہ بخر نامی اندر میان          بختیے ز بیم کسیرا بجاس          کہ کف کان دست جوشن          چه شد این شاپور در کمان شش          کجا شد مرد اسب بہرام گور          کجا روز زمومی و جام          شب عیش و شادی و نورنگار</p>	<p>بہ ساقی آن آب الہیگون          بدل افغی غم بیاورد روز          بر شیم نوازی با داز رود          چه شد اردشیر انکہ در روزگار          کجا رفت شاپور سیکو نہاد          کجا رفت بہرام ہر فر بگو          ز نامی چہر اماندہ داستان زگار          بختیے ز بہرام و بہرامیان          ز زسی و زہر فر پاک رس          کجا رفت شاپور فیروز مند          چه شد اردشیر و کجا فر گش          چه شد یزدجرد آئند قہر و زور          کجا روز زمومی و جام          کجا آئند لولی میگسار</p>
---	---



<p>کجارت نمان چه شد مندر چه شد یزدجرد آنکه خورشید کجارت پیروز گردون با کجا شد قباد جاجخوردون چو ریش بجز عدل تقیست چه شد فروز نیک نور جمهر چه شد هر فراتر و تمکین او کجارت پرویز خورشید جام چه شد باربد بر بطن جعفر کجا زنجبان راند شب و روز کسی کوز خورشید گرفت با موز آنکسی را فلک تخته بند کجارت شیرویه دار شیر کجوام پرویز و اخش کجا</p>	<p>خورتق همان قصر خوش منظر چه شد هر مرزا بخش و خلیجی چه شد خسرو پاک طینت پایی آتشیروان شاه نوشین جوان هر آسمان طاق کسری شکست که چون دنیا در دو دست که بر کند چشم جهان بین او بشیرین اواز چه شد تلخ کام تکلیسای خلی و انشور روز نمان کرد روی دلا و زرا تا براج دادش فلک تخت تاج که بهرام چو بین بدش کند که شهزاد ازاده کردش بر اراسی پوران خنک کجا</p>
<p>کجوز در این دوزخ بگورن خنک زانکه بیزخ</p>	<p>تا آنکه کس اندر سر آید چو زان کس گشت داننده بیزخ</p>



چون بعد از طبع اغلاط در بعض مواضع رخصت صورت نمایند

لهذا بشما این مواضع در بعضی غلط فاش می شود

صفحه	نظر	عناصیر	صفحه	نظر
۲	۶	که بالای کبریا شمس را بر آید	۳	۶
۲۱	۶	کسی که فصل صین عام رود	۲۱	۶
۴۰	۱	چشم دلا و بر او دیدم و کعب	۴۰	۱
۴۸	۳	چشم مست از راه دوشش	۴۸	۳
۵۰	۴	چشمی که منقح سینا چشمی جوش	۵۰	۴
۱۳۵	۶	گرد چو عاشق از نده می چو	۱۳۵	۶
۱۴۰	۱۳	ز بهیبت شد زبان عامه هم شق	۱۴۰	۱۳
۱۴۲	۸	می بی راز را با شاد نیک	۱۴۲	۸
۱۵۷	۸	شبی که سینه سینا گشت نزل خود	۱۵۷	۸
۱۷۳	۱	شمس روی دل دردی از تنگ کن	۱۷۳	۱
۱۹۲	۷	آخر ای ماه جهان بود که از سنگ گداز	۱۹۲	۷
۲۰۹	۳	اگر چه نیست زالی ز نامه هم در می	۲۰۹	۳

ص ۱



فَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْوَاقِعُ

مَلِكِ مَنَا وَحَرِّ  
سَجَانِ تِلْكَ وَرَبِّ  
كَلْبِ كَلْبَانِ تَحْلِيكَ  
بِأَنْجَامِ رَسِيدِ  
أَحْسَنَامِ

وَأَخِرُ أَوْظِلُّوا طَبَانَا